**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 28 مهر 1395**

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، إنه خیر ناصر و معین، الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی إعدائهم اجمعین من الان إلی قیام یوم الدّین.

**13950728- منهج** **اخذ** **بالتوسط**

بحث ما راجع به سند روایت نوفلی در کتاب تهذیب بود:

النَّوْفَلِیُّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع‏ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ کَتَبَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع یَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ مَجْنُونٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْداً فَجَعَلَ الدِّیَةَ عَلَی قَوْمِهِ وَ جَعَلَ عَمْدَهُ وَ خَطَأَهُ سَوَاءً.[[1]](#footnote-1)

عرض کردیم که این روایت با نام نوفلی آغاز شده ولی به جهت وقوع ابی المفضل شیبانی و ابن بطة در طریق شیخ ره در فهرست به کتاب نوفلی، سند این روایت قابل اعتماد نیست:

الحسین بن یزید النوفلی له کتاب. أخبرنا به عدة من أصحابنا عن أبی المفضل عن ابن بطة عن أحمد بن أبی عبد الله عنه.[[2]](#footnote-2)

فلذا تلاش کردیم که از راه دیگری سند این روایت را تصحیح کنیم. بدین منظور به بیان مقدمه ای پرداختیم و در آن توضیح دادیم که شیخ طوسی در تهذیب روش های گوناگونی را در نقل روایات دنبال کرده که در مشیخه تهذیب و استبصار به کلیات این اختلاف روش ها اشاره نموده است.

**منهج اخذ بالتوسط**

مرحوم شیخ ره در آغاز تألیف تهذیب، سند را از مشایخ خودش آغاز می کرده و سند روایات را از ابتدا تا انتها به صورت کامل بیان میکرده است. ولی بعدا به جهت اینکه تألیف کتاب سریع تر پیش برود، از جلد دوم به بعد روش دیگری را دنبال می کند بدین نحو که نام مؤلف کتابی را که مصدر روایت بوده و روایت از کتاب او اخذ شده، در ابتدای سند قرار می دهد و در مشیخه و با تفصیل بیشتر در فهرست، طریق خودش به آن مؤلف را ذکر می نماید.

در نگاه اول تصور می شود که در این روش دوم، شیخ طوسی ره به طور مستقیم، روایت را از کتاب آن کسی که در ابتدای سند واقع شده، اخذ کرده است. ولی قرائنی در مشیخه تهذیب و غیر آن وجود دارد که در بسیاری موارد خلاف این مطلب را اثبات میکند یعنی در موارد زیادی حدیث از کتاب آن شخصی که در اول

سند قرار گرفته به طور مستقیم اخذ نشده است. ما نام این روش شیخ ره را اخذ بالتوسط یعنی اخذ با و اسطه گذاشتیم.

**کثرت وقوع أخذ بالتوسط در مجلدات آخر تهذیب**

نکته ای که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که هر چه شیخ طوسی در تألیف کتاب خود به جلوتر می رود، برای تسریع در کار تألیف، از این روش اخذ به توسط بیشتر استفاده می کند. زیرا شیخ طوسی به تدریج مسؤولیت های دینی بیشتری به عهده اش قرار می گرفته است. ایشان، اصل تهذیب را در زمان شیخ مفید شروع کرده که طبیعتا در آن زمان جوان و پرنشاط بوده است. ادامه تهذیب را هم در زمان سید مرتضی تألیف نموده کما اینکه بسیاری از تألیفات مهم شیخ ره در زمان سید مرتضی انجام شده است. منتها، در زمان سید مرتضی، به جهت کثرت مسئولیت هایی که متوجه شیخ ره میشود بالطبع، کار تألیف کتب نیازمند سرعت بیشتری بوده و همین امر شیخ ره را بر آن میدارد که سند روایات را کوتاهتر کند.

تألیف تهذیب در ابتدا به عنوان شرح مقنعه شیخ مفید بوده است فلذا شیخ ره مقید بود روایت هایی که مستند و دلیل برای فتاوای مقنعه هست، گردآوری نماید. ولی در ادامه، مرحوم شیخ ره به هدف تکمیل کتاب روائی خود، سعی می کند تمام روایاتی را که از آن مطالب فقهی استفاده می شود جمع آوری کند. به همین جهت در مجلّدات اوّل تا پنجم تهذیب، ایشان در انتهای هر کتاب، بابی به نام باب فی الزیادات اضافه می کند تا روایت هایی را که قبلا ذکر نکرده بود در آن باب تجمیع نماید.

ابواب زیادات هم در همان ابتدای کار تألیف تهذیب نبوده بلکه این ابواب با مدتی فاصله از شروع تألیف تهذیب نوشته شده است یعنی چه بسا شیخ ره باب زیادات جلد اول تا پنجم را زمانی اضافه کرده که در حال تألیف جلد هفتم و هشتم تهذیب بوده است. شاهد بر این مطلب هم آن است که ابواب زیادات جلد اول تا پنجم از جهت روش و سیاق، شبیه جلد هفتم و هشتم نگاشته شده و بحث اخذ به توسط در آن زیادات خیلی بیشتر به چشم می خورد.

آنچه ما در مورد مسأله اخذ بالتوسط می خواهیم عرض کنیم این است که شیخ طوسی گاهی اوقات مثلا به کافی مراجعه می کند و سند کافی را هم در تهذیب می آورد ولی اسمی از مرحوم کلینی نمی برد. گاهی اوقات نه تنها اسم کلینی را ذکر نمی کند، بلکه قسمتی از اول سند را هم حذف نموده و به نام کسی که صاحب کتاب بوده و روایت از کتاب او اخذ شده، اکتفا می کند.

ما هر چه به اواخر تهذیب نزدیک تر میشویم، میزان حذف سندی روایات بیشتر می شود. اگر ما بین روایاتی که در جلد سوم و چهارم از کافی اخذ شده و روایات مأخوذه از کافی در جلد هفتم و هشتم مقایسه کنیم، این مطلب روشن می شود که در مجلدات اخیر اخذ بالتوسط بیشتر واقع شده است.

باب زیادات جلد اول تا جلد پنجم نیز به همین صورت است. خصوصا باب زیادات جلد پنجم - که احتمالا آخرین باب زیاداتی باشد که ایشان نوشته – به مجلدات اخیر یعین جلدهای هشتم تا دهم تهذیب بسیار شباهت دارد.

اما ما چگونه می توانیم کشف کنیم که یک روایت مستقیما از کتاب آن شخصی که نام او در اول سند آمده، اخذ شده یا اینکه أخذ بالتوسط بوده است؟ برای تشخیص این مطلب، روش های خیلی متعددی وجود دارد که ما به بعضی از آنها در مقاله ای که در حدود 25 سال پیش نوشتیم و متأسفانه چاپ هم نشد، اشاره کرده ایم ولی در اینجا نمی خواهم وارد بحث آن بشوم.

پس مقدمه اول این است که بحث اخذ بالتوسط در تهذیب خیلی فراوان واقع شده و با نزدیک تر شدن به مجلدات آخر به تدریج بر مقدار اخذ بالتوسط افزوده می شود. اما اینکه چه شواهدی بر منهج اخذ بالتوسط وجود دارد، در اینجا متعرض بیان آن نمی شویم. فعلا این را به عنوان یک اصل موضوعی از ما بپذیرید.

سوال: اگر مرحوم شیخ ره روایت را از کافی اخذ می کرده پس چرا در روایات مأخوذه از کافی، طریق شیخ در مشیخة با طریق مرحوم کلینی فرق میکند؟

پاسخ: به این دلیل که اینها، طریق عام به جمیع کتب و روایات آن شخص بوده است. یکی از نکاتی که ما در مورد تشریفاتی بودن طرق داریم این است که معنای این طرق الزاما این نیست که اخذ و اقتباس الزاما از همان طرق بوده است. فرض کنید به یک طریقی برای مرحوم شیخ طوسی ثابت شده است که فلان روایت از احمد بن محمد بن عیسی است و به این دلیل که شیخ به احمد بن محمد بن عیسی اجازه عامه داشته، می توانسته در آن طریقی هم که اصلا در آن کلینی واقع نشده، نام ایشان را قرار بدهد. بحث اجازه عامه یکی از مهم ترین موضوعاتی است که عدم توجه به روش اجازه عامه، فهم ما را نسبت به اسناد، یک فهم ناتمام و نادرستی قرار می دهد.

سؤال: این روش، اختصاص به مرحوم شیخ داشته یا دیگران هم بر طبق همین شیوه، مشی میکردند؟

پاسخ: این منهج اختصاصی به مرحوم شیخ نداشته و دیگران هم همین کار را می کردند. برخی از طرق مرحوم صدوق هم به همین صورت است. یک منهجی در میان قدما وجود داشته به نام تبدیل سند. البته من مخصوصا تعبیر به تعویض سند نکردم تا با بحث تعویض سندی که متأخرین مطرح می کنند اشتباه نشود. قدما بر اساس اجازات عامة، یک نوع تبدیل سند انجام می دادند که در صورت نیاز، این بحث را بیشتر توضیح خواهم داد.

سؤآل: مواردی که تبدیل سند انجام شده، مشخص است؟

پاسخ: در بسیاری از موارد می توان آن را تشخیص داد. من چند سال به صورت متمرکز بر روی همین بحث منبع یابی و روش های منبع یابی و راه های کشف موارد اخذ بالتوسط و تبدیل سند کار کردم. مطلب مفصلی دارد که نمی خواهم در اینجا وارد آن بحث ها بشوم.

**موارد وقوع تعبیر "عن النوفی" در ابتدای اسناد تهذیب**

نکته بعد آن است که تعبیر **عن نوفلی** در آغاز اسناد تهذیب فقط و فقط در شانزده مورد واقع شده که چهارده روایت آن در کتاب الدیات جلد دهم و دو روایت دیگر هم در کتاب الزیادات جلد پنجم قرار دارد. کتاب الزیادات جلد پنجم مربوط به مبحث حج است[[3]](#footnote-3) و در آنجا قرائن روشنی وجود دارد که نشان میدهد در این دو روایت، اخذ به توسط رخ داده است.

چهارده مورد دیگر هم در کتاب الدیات – نه کتاب الحدود - یعنی آخرین کتاب تهذیب وجود دارد که آدرس همه این موارد را در جلسه قبل ذکر نمودیم. آیا اینکه عن نوفلی عن السکونی فقط در همین باب در اول سند واقع شود، کاملا تصادفی است؟

اگر نوفلی کتابی در مورد دیات می داشت، نقل این روایات در باب دیات کاملا طبیعی بود. ولی کتبی که در رجال نجاشی به نوفلی نسبت داده اند، یکی کتاب التقیه هست و دیگری کتاب السنه. هیچ کتاب خاصی که ارتباط ویژه ای با دیات داشته باشد، ندارد.[[4]](#footnote-4)

نکته بعدی این است که دقیقا در همین کتاب الدیات افراد زیادی اول سند واقع شده اند که در سایر کتاب ها اول سند قرار نگرفته اند و یا به طور نادر نام آنها در ابتدای سند ذکر شده است. من نام برخی از روات را یادداشت کرده ام، ملاحظه بفرمایید:

**عثمان بن عیسی**

عُثْمَانُ بْنُ عِیسَی عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَال‏ سَأَلْتُهُ عَنْ دِیَةِ الْعَمْد…[[5]](#footnote-5)

عُثْمَانُ بْنُ عِیسَی عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ‏ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع‏...[[6]](#footnote-6)

**علی بن حکم**

عَلِیُّ بْنُ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ‏ وَ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْعَمْد...[[7]](#footnote-7)

**أحمد، حسن و أبو شعیب**

أَحْمَدُ وَ الْحَسَنُ وَ أَبُو شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی جَمِیلَةَ عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِی الْعَبْد...[[8]](#footnote-8)

**إبن فضال**

ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: کُلُّ مَنْ قَتَلَ شَیْئاً ...[[9]](#footnote-9)

**الحسن**

الْحَسَنُ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ‏ سَأَلْتُهُ عَمَّنْ قَتَل‏...[[10]](#footnote-10)

**این أذینة**

ابْنُ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ‏ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْقَسَامَة...[[11]](#footnote-11)

البته این روایت خیلی مهم نیست زیرا سند آن معلق به روایت قبل[[12]](#footnote-12) بوده و به اعتماد سند روایت سابق، اینگونه ذکر شده است. روایات محل بحث ما مواردی است که جنبه تعلیقی ندارد و إلا در مجلدات سابق هم گاهی روایات به صورت معلّق ذکر شده است.

**اسماعیل بن مهران**

إِسْمَاعِیلُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ دُرُسْتَ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ‏ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ دِیَةِ الْیَهُود...[[13]](#footnote-13)

إِسْمَاعِیلُ بْنُ مِهْرَانَ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَةِ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دِیَةُالْیَهُودِی‏...[[14]](#footnote-14)

**صفوان**

صَفْوَانُ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ لَیْثٍ الْمُرَادِیِّ وَ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دِیَةُ الْیَهُودِی‏...[[15]](#footnote-15)

**صفوان بن یحیی**

صَفْوَانُ بْنُ یَحْیَی عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ‏ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُل‏...[[16]](#footnote-16)

**محمد بن خالد**

مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دِیَةُ الْیَهُودِی‏...[[17]](#footnote-17)

**جعفر بن بشیر**

جَعْفَرُ بْنُ بَشِیرٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا یُقْتَلُ حُرٌّ بِعَبْد...[[18]](#footnote-18)

...و همین طور سایر موارد که من حدود صدو پانزده رقم را یادداشت کرده ام.

حال سوال اینجاست که چرا همه این نام ها اول سند واقع شده است؟ به نظر می رسد که همان نکته ای است که عرض کردیم: ما هر چه در تهذیب به مجلدات اخیر نزدیک تر می شویم، مشاهده میکنیم که اخذ بالتوسط بیشتری واقع شده و مقدار بیشتری از آغاز سند ها حذف گردیده است. در حالیکه در جلد های قبلی معمولا به نام کسانی اخذ بالتوسط می شده است که مؤلفین معروفی بودند، مثل **حسن بن محبوب، حسین بن سعید ، احمد بن محمد بن عیسی، سهل بن زیاد** و غیرهم. ولی در جلد دهم یعنی کتاب الدیات، شیخ ره از این هم یک مقداری پا را فراتر نهاده است. یعنی به نظر می رسد در مورد برخی از مؤلفینی که کمتر معروف اند نیز اخذ به توسط را انجام داده است.

**نکته**: من یک مقداری بررسی کردم که شیخ ره در جلد دهم از چه کتاب هایی اخذ روایت می کند. مشاهده کردم قرائن روشنی وجود دارد که ایشان از کتاب افرادی مثل **صفار، کلینی، محمد بن احمد بن یحیی، محمد بن علی بن محبوب، حسین بن سعید. احمد بن محمد بن عیسی**، أخذ روایت نموده است. مثلا مشاهده می کنید که پنج روایت، پشت سر هم از کتاب صفار گرفته شده است یعنی در ابتدای سند روایت اول الصفّار را ذکر میکند و روایات بعدی را با عنه با ضمیر ارجاع می دهد. در همه مؤلفین بدین نحو بوده و این یک امر طبیعی است. علاوه بر اینکه جلد دهم تهذیب دیگر شرح بر کتاب مقنعه نیست فلذا لزومی نداشت شیخ به روایات یک نظم و ترتیب خاصی بدهد. بلکه به کتاب کافی یا کتاب صفار مراجعه می کرد و هر روایتی را که مناسب بود اخذ می نمود و آن را در تهذیب ذکر می کرد. به همین جهت، مجموعه روایت های پشت سر همی که مربوط به یک مؤلف باشد شکل می گرفت که در مورد تمام مؤلفین معروف چنین مجموعه هایی وجود دارد.

ولی هیچ یک از چهارده موردی که در ابتدای سند **عن نوفلی** آمده، پشت سر هم ذکر نشده و همگی به صورت منفردات و جدا جدا آورده شده است. در این جلد، مجموعه پنج یا سه و یا حتی دو روایت پشت سر هم که سند آنها با **عن نوفلی** آغاز شده باشد، وجود ندارد. در حالیکه اگر این چهارده مورد از کتاب نوفلی اخذ شده بود، به طور طبیعی نمی بایست این قدر بین آنها پراکندگی وجود داشته باشد. این مطلب خیلی مستبعد است که در هیچ کجای کتاب نوفلی مجموعه دو یا سه روایت متناسب و نزدیک به هم در یک باب وجود نداشته باشد. این قرائن و قرائن دیگر را که ضمیمه کنیم،

**تصحیح طریق شیخ ره به نوفلیّ**

**روش اول**

بحث بعدی این است که ما از کجا می توانیم به طریق شیخ طوسی به نوفلی دست پیدا کنیم؟ من به کتاب الدیات مراجعه کردم تا ببینم **عن نوفلی عن السکونی** به چه سلسله سند هایی نقل شده است. طبق بررسی های بنده، فقط سه طریق وجود داشت که به نوفلی منتهی می شد.

**سند اول** **علی بن ابراهیم عن أبیه عن النوفلی عن السکونی** که خیلی مکرر در این کتاب الدیات ذکر شده و اخذ آن از کتاب کافی بوده است. البته روایت مورد بحث ما جزء اینها نیست.

**سند دوم** **محمد بن علی بن محبوب عن احمد، (یا احمد بن محمد)، عن البرقی عن النوفلی** است. این سند در دو مورد ذکر شده است. البته یک مورد سومی هم هست که ظاهرا آن هم با همین سند می باشد منتها در آن سقط رخ داده است: **محمد بن علی بن محبوب عن احمد عن النوفلی**، که **عن البرقی** از آن افتاده است. مراد از احمد که محمد بن علی بن محبوب از او نقل می کند، احمد بن محمد بن عیسی است و احمد بن محمد بن عیسی راوی مستقیم نوفلی نیست. بلکه برقی یعنی پدرِ احمد بن محمد بن خالد است که از نوفلی نقل روایت می کند.

**سند سوم** هم **صفار عن ابراهیم بن هاشم عن النوفلی** می باشد که در شش مورد آمده است. در یک مورد، ابراهیم بن هاشم به علی بن ابراهیم بن هاشم تحریف شده است. دلیل آن شباهتی است که بین ابراهیم بن هاشم و علی بن ابراهیم بن هاشم وجود دارد. شخص گاهی اوقات ابراهیم بن هاشم را می بیند ولی ذهنش به اشتباه علی بن ابراهیم بن هاشم را به خاطر می سپارد و به جای ابراهیم بن هاشم اسم پسرش یعنی علی بن ابراهیم بن هاشم را قرار می دهد. تداعی معانی یکی از مناشئ مهم و شایع تحریفات است. وقتی یک نامی نام دیگر را از باب تداعی معانی به ذهن اخطار می دهد گاهی اوقات نام دوم به جای نام اول نگاشته می شود.

بناءا علی هذا، تقریب اول برای تصحیح روایت مورد بحث ما در تهذیب، آن است که بگوییم در این روایت، اخذ به توسط رخ داده است و طریق شیخ ره به نوفلی بواسطه یکی از دو سند فوق الذکر بوده است. (طریق اول یعنی علی بن ابراهیم عن أبیه عن النوفلی که مربوط به کافی است ارتباطی به روایت مورد بحث ما ندارد کما ذکر) و هر دو طریق هم بنا بر تحقیق قابل اعتماد است:

**محمد بن علی بن محبوب عن احمد** که **احمد بن محمد بن عیسی** است و بحثی در آن وجود ندارد. برقی هم **محمد بن خالد برقی** است که نجاشی در مورد وی گفته: **کان محمد ضعیفاً فی الحدیث**[[19]](#footnote-19) ولی ظاهرا مراد نجاشی، عدم وثاقت برقی نیست بلکه مقصود وی اشاره به این مطلب است که برقی از ضعفاء روایت می کرده فلذا عبارت نجاشی با توثیق صریح شیخ طوسی[[20]](#footnote-20) نسبت به محمد بن خالد، منافات ندارد. علاوه بر اینکه اکثار روایت احمد بن محمد بن عیسی هم نیز خود نشانگر وثاقت محمد بن خالد برقی می باشد. **محمد بن خالد برقی** جزو مشایخ اصلی **احمد بن محمد بن عیسی** به شمار می رود و روایات بسیاری را از او نقل می کند بنابراین نمی توان در وثاقت برقی تردید کرد. طریق دوم شیخ هم **صفار عن ابراهیم بن هاشم عن النوفلی** هست که هر دوی آنها (صفار و ابراهیم بن هاشم) ثقه می باشند. پس یک روش برای تصحیح سند شیخ آن است که بگوییم این روایت اخذ به توسط شده و اخذ به توسط هم به یکی از دو طریق فوق بوده بنابر این روایت قابل اعتبار است.

**روش دوم**

روش دیگری برای تصحیح سند شیخ وجود دارد که فقط در مورد روایت مورد بحث ما کارایی دارد و نمی توان از این روش در تصحیح سایر روایات نوفلی عن السکونی استفاده نمود.

روایت مورد بحث ما در صفحه 232 جلد 10 رقم 916 بود. اگر روایات تهذیب از رقم 899 تا رقم 909 را ملاحظه کنید،[[21]](#footnote-21) کاملا روشن است که این یازده روایت از کافی گرفته شده است. سپس شیخ دو روایت از حسین بن سعید نقل میکند[[22]](#footnote-22) که احتمالا آنها را از کتاب حسین بن سعید أخذ کرده. و در ادامه روایت رقم 912 را با این سند ذکر میکند:

 **محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد عن البرقی عن النوفلی عن السکونی عن جعفر عن أبیه عن علیّ ع**. سپس سه روایت 913 تا 915 را که از کافی أخذ کرده، نقل میکند:

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ‏ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ...[[23]](#footnote-23)

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی الْوَرْدِ قَالَ‏ قُلْتُ لِأَبِی‏ عَبْدِ اللَّهِ ع ...[[24]](#footnote-24)

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ خَضِرٍ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ الْعِجْلِیِّ قَالَ‏ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُل...‏[[25]](#footnote-25)

 این سه روایت در جلد هفتم کافی صفحه 288 حدیث 1 و 2 و صفحه 289 حدیث 1 با همین سند و پشت سر هم نقل شده است.

روایت مورد بحث ما روایت رقم 916 تهذیب است. به نظر می رسد که این روایت رقم 916، معلق به روایت اول محمد بن علی بن محبوب در رقم 912 می باشد یعنی شیخ ره در ابتدا روایت اول را از کتاب محمد بن علی بن محبوب گرفته و سپس به کافی رجوع می نماید و آن سه روایت کافی را به جهت تناسب با این بحث اخذ کرده و در تهذیب در شماره های 913 تا 915 ذکر می کند سپس دوباره به کتاب محمد بن علی بن محبوب بازمی گردد و روایت 916 را که با **عن نوفلی** شروع شده و در کتاب محمد بن علی بن محبوب معلق به قبل بوده، ذکر می نماید.

**تعلیق به سند در کتب قدماء**

یکی از روش های قدما در نقل حدیث، تعلیق به سند قبل است. بدین معنا که سند روایت اول را تا یک روای خاصی می رساندند و روایت بعدی را با ان روای که روایت قبلی را به او رسانده بودند آغاز می کردند. تعلیق به سند در کافی بسیار رخ داده است: مثلا در سند روایت اول آمده است: **محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم**. سپس در روایت بعدی **ابن محبوب** در اول سند قرار می گیرد. این **ابن محبوب** تعلیق به قبل است. یعنی **محمد بن یحیی عن احمد بن محمد** باید در ابتدای سند روایت دوم هم بیاید منتها بدین جهت که در سند روایت قبل ذکر شده بوده دیگر در سند روایت دوم، آن را ذکر نمی کنند.

سؤال: یعنی مرحوم شیخ ره ملتفت به تعلیق روایت نوفلی نبوده که بخواهد آن را تذکر بدهد؟

پاسخ: نیازی به تذکر نبوده است. زیرا خود نوفلی کسی هست که شیخ به کتاب وی طریق دارد. شیخ حتی در مواردی هم که تعلیق نبوده، سند را حذف می کند. من این نکته را خدمت شما عرض کنم در جلدهایی که اخذ به توسط کم رخ می دهد و حذف سند انجام نمی گیرد، در بسیاری از موارد، سند های معلقی که به

اعتماد سند قبل بوده، به همان صورت معلق منتقل شده است. نه اینکه شیخ نمی داند. شیخ می داند ولی دیگر نیازی نمی بیند که سند را کامل ذکر کند.

در همین مثالِ ابن محبوب، اگر جناب شیخ از جلد هایی مثل 6 و 7 کافی اخذ به توسط بکند، فقط اسم مؤلف را نمی آورد و دیگر اینگونه نیست که قسمتی از اول سند را هم حذف کند. ولی جایی که خود سند در کافی معلق باشد شیخ هم با تعلیق سند را ذکر میکند خصوصا در مجلدات آخر تهذیب که بنای ایشان بر حذف بوده است. در مجلداتی هم که شیخ بنا بر حذف ندارد، در مواری تعلیق، قسمت معلق را نمی آورد. بله آن جلد های اول که بنا دارد سند را کامل کند، معلقات را هم کامل می کند. البته گاهی اوقات هم اشتباه کرده و معلقات را کامل نکرده است ولی خیلی از معلقات را هم کامل کرده است.

**شباهت مضمونی بین روایات**

بین روایات 912 و 916 از جهت مضمونی شباهت زیادی نیست. من روایات را می خوانم، شما به مضمون آنها توجه کنید:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ ع‏ أَنَّهُ قَضَی فِی رَجُلٍ أَقْبَلَ بِنَارٍ فَأَشْعَلَهَا فِی دَارِ قَوْمٍ فَاحْتَرَقَتْ وَ احْتَرَقَ مَتَاعُهُمْ قَالَ یُغْرَمُ قِیمَةَ الدَّارِ وَ مَا فِیهَا ثُمَّ یُقْتَلُ.[[26]](#footnote-26)

همچنانکه ملاحظه می کنید این روایت، در مورد ضمان شیء است. روایت های قبلی هم در مورد همین ضمان مالی میباشد:

عَنْهُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ أَضَرَّ بِشَیْ‏ءٍ مِنْ طَرِیقِ الْمُسْلِمِینَ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ.[[27]](#footnote-27)

سَهْلُ بْنُ زِیَادٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِی رَجُلٍ حَمَلَ مَتَاعاً عَلَی رَأْسِهِ فَأَصَابَ إِنْسَاناً فَمَاتَ أَوِ انْکَسَرَ مِنْهُ قَالَ هُوَ ضَامِنٌ.[[28]](#footnote-28)

اما از روایت شماره 913 موضوع بحث روایات تغییر میکند. ملاحظه بفرمایید:

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مَجْنُوناً فَقَالَ إِنْ کَانَ الْمَجْنُونُ أَرَادَهُ فَدَفَعَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَقَتَلَهُ فَلَا شَیْ‏ءَ عَلَیْهِ مِنْ قَوَدٍ وَ لَا دِیَةٍ وَ یُعْطَی وَرَثَتُهُ الدِّیَةَ مِنْ بَیْتِ مَالِ الْمُسْلِمِینَ قَالَ وَ إِنْ کَانَ قَتَلَهُ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونَ الْمَجْنُونُ أَرَادَهُ فَلَا قَوَدَ لِمَنْ لَا یُقَادُ مِنْهُ وَ أَرَی أَنَّ عَلَی قَاتِلِهِ الدِّیَةَ فِی مَالِهِ یَدْفَعُهَا إِلَی وَرَثَةِ الْمَجْنُونِ وَ یَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ یَتُوبُ إِلَیْهِ.[[29]](#footnote-29)

این روایت 913 در مورد بحث قبل رجل مجنون است.

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی الْوَرْدِ قَالَ‏ قُلْتُ لِأَبِی‏ عَبْدِ اللَّهِ ع أَوْ أَبِی جَعْفَرٍ ع أَصْلَحَکَ اللَّهُ رَجُلٌ حَمَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مَجْنُونٌ بِالسَّیْفِ فَضَرَبَهُ الْمَجْنُونُ ضَرْبَةً فَتَنَاوَلَ الرَّجُلُ السَّیْفَ مِنَ الْمَجْنُونِ فَضَرَبَهُ فَقَتَلَهُ فَقَالَ أَرَی أَنْ لَا یُقْتَلَ بِهِ وَ لَا یُغْرَمَ دِیَتَهُ وَ تَکُونُ دِیَتُهُ عَلَی الْإِمَامِ وَ لَا یُطَلُّ دَمُهُ.[[30]](#footnote-30)

این روایت 914 در مورد کسی است که رجل مجنون را به قبل رسانده است.

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ خَضِرٍ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ الْعِجْلِیِّ قَالَ‏ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْداً فَلَمْ یُقَمْ عَلَیْهِ الْحَدُّ وَ لَمْ تَصِحَّ الشَّهَادَةُ حَتَّی خُولِطَ وَ ذَهَبَ عَقْلُهُ ثُمَّ إِنَّ قَوْماً آخَرِینَ شَهِدُوا عَلَیْهِ بَعْدَ مَا خُولِطَ أَنَّهُ قَتَلَهُ فَقَالَ إِنْ شَهِدُوا عَلَیْهِ أَنَّهُ قَتَلَ حِینَ قَتَلَ وَ هُوَ صَحِیحٌ لَیْسَ بِهِ عِلَّةٌ مِنْ فَسَادِ عَقْلٍ قُتِلَ بِهِ وَ إِنْ لَمْ یَشْهَدُوا عَلَیْهِ بِذَلِکَ وَ کَانَ لَهُ مَالٌ یُعْرَفُ دُفِعَ إِلَی وَرَثَةِ الْمَقْتُولِ الدِّیَةُ مِنْ مَالِ الْقَاتِلِ وَ إِنْ لَمْ یَتْرُکْ مَالًا أُعْطِیَ الدِّیَةُ مِنْ بَیْتِ الْمَالِ وَ لَا یُطَلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.[[31]](#footnote-31)

این روایت 915 در مورد حکم قتل عمد شخصی است که پس از ارتکاب قبل، دیوانه می شود: خُولِطَ وَ ذَهَبَ عَقْلُهُ.

النَّوْفَلِیُّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع‏ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ کَتَبَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع یَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ مَجْنُونٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْداً فَجَعَلَ الدِّیَةَ عَلَی قَوْمِهِ وَ جَعَلَ عَمْدَهُ وَ خَطَأَهُ سَوَاءً.[[32]](#footnote-32)

این روایت 916 هم روایت مورد بحث ماست. بنابراین، به جهت وحدت مضمونی، این روایات را در کنار یکدیگر قرار داده است. فلذا این احتمال خیلی جدی است که روایت مورد بحث ما معلق به روایت 912 بوده ولی به دلیل وحدت و مشابهت مضمونی بین این روایت و روایت های مأخوذه از کافی، در کنار یکدیگر قرار گرفته اند. اگر کسی مطمئن شود که این روایت معلق به قبل است، این روش دوم هم روش قابل توجهی می شود.

**روش سوم**

ولی یک روش سومی هم وجود دارد که اگر این روش سوم جواب دهد خیلی مهم است. آن روش این است که اصلا ما ادعا می کنیم که شیخ طوسی تنها قسمتی از أسناد را حذف می کند که روات مشهور به وثاقت در آنها واقع هستند. این چنین نیست که شیخ هر قسمتی از سند را حذف کند بلکه فقط راویان معروف و شناخته شده را حذف می کند. بناءا علی هذا، ایشان احیانا اخذ به توسط می کند ولی در جایی که روات، کاملا شناخته شده باشند.

اگر این ادعا را بتوانیم اثبات کنیم بسیار از مباحث اخذ به توسط یک مرحله به جلو می رود و در این بحث ما هم مؤثر خواهد بود. این روش را می توان از مقایسه شیوه های شیخ در اخذ به توسط هایی که از کافی انجام داده، بدست آورد. با مشاهده موارد أخذ بالتوسط یه این نتیجه می رسیم که سه مدل أخذ از کافی وجود دارد:

یکی اینکه اسم کلینی را آورده است. دوم اینکه اسم کلینی را نیاورده ولی سند کافی را به طور کامل ذکر کرده است. و سوم اینکه سند کافی را هم کامل نیاورده و قسمتی از آن را حذف نموده است. ایا این سه مدل بر اساس یک قانون و یک روش مشخصی انجام شده یا اینکه بی ضابطه بوده است؟ شما کتاب دیات کافی را و کتاب دیات تهذیب با یکدیگر مقایسه کنید شاید با مراجعه برای خودتان هم روشن بشود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 232 ح916-49 [↑](#footnote-ref-1)
2. . فهرست الطوسی، ص 152 [↑](#footnote-ref-2)
3. . بَابٌ مِنَ الزِّيَادَاتِ فِي فِقْهِ الْحَج‏. تهذیب الاحکام، ج5 ص 387 [↑](#footnote-ref-3)
4. . الحسين بن يزيد بن محمد بن عبد الملك النوفلي نوفل النخع مولاهم كوفي أبو عبد الله. كان شاعرا أديبا و سكن الري و مات بها و قال قوم من القميين إنه غلا في آخر عمره و الله أعلم و ما رأينا له رواية تدل على هذا. له كتاب التقية أخبرنا ابن شاذان عن أحمد بن محمد بن يحيى قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم عن الحسين بن يزيد النوفلي به و له كتاب السنة. رجال النجاشی ص38 [↑](#footnote-ref-4)
5. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 160 ح642-21 [↑](#footnote-ref-5)
6. . تهذیب الاحکام، ج10ص 187 ح733-30 [↑](#footnote-ref-6)
7. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 160 ح643-22 [↑](#footnote-ref-7)
8. . تهذیب الاحکام، ج10ص 161 ح645-24 [↑](#footnote-ref-8)
9. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 162 ح648-27 [↑](#footnote-ref-9)
10. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 164 ح655-34 [↑](#footnote-ref-10)
11. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 166 ح662-2 [↑](#footnote-ref-11)
12. . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَسَامَة... تهذیب الاحکام، ج10 ص 166 ح661-1 [↑](#footnote-ref-12)
13. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 186 ح732-29 [↑](#footnote-ref-13)
14. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 187 ح735-32 [↑](#footnote-ref-14)
15. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 187 ح734-31 [↑](#footnote-ref-15)
16. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 198 ح786-83 [↑](#footnote-ref-16)
17. . تهذیب الاحکام، ج10ص 187 ح737-34 [↑](#footnote-ref-17)
18. . تهذیب الاحکام، ج10 ص191 ح755-52 [↑](#footnote-ref-18)
19. . محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علي البرقي أبو عبد الله مولى أبي موسى الأشعري ينسب إلى برقةرود قرية من سواد قم على واد هناك. و له إخوة يعرفون بأبي علي الحسن بن خالد. و أبي القاسم الفضل بن خالد. و لابن الفضل ابن يعرف بعلي بن العلاء بن الفضل بن خالد فقيه. و كان محمد ضعيفا في الحديث و كان أديبا حسن المعرفة بالأخبار و علوم العرب‏... رجال النجاشی، ص 335 [↑](#footnote-ref-19)
20. . محمد بن خالد البرقي ثقة هؤلاء من أصحاب أبي الحسن موسى. رجال الطوسی، ص 363 [↑](#footnote-ref-20)
21. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 230-228 [↑](#footnote-ref-21)
22. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 231. ح910 و 911 [↑](#footnote-ref-22)
23. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 231 ح913-46 [↑](#footnote-ref-23)
24. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 231 ح914-47 [↑](#footnote-ref-24)
25. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 231 ح915-48 [↑](#footnote-ref-25)
26. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 231 ح912--45 [↑](#footnote-ref-26)
27. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 231 ح911-44 [↑](#footnote-ref-27)
28. . تهذیب الاحکام، ج10 ص 230 ح909-42 [↑](#footnote-ref-28)
29. . تهذیب الاحکام، ج10 ص231 ح913-46 [↑](#footnote-ref-29)
30. . تهذیب الاحکام، ج10 ص231 ح914-47 [↑](#footnote-ref-30)
31. . تهذیب الاحکام، ج10 ص232 ح915-48 [↑](#footnote-ref-31)
32. . تهذیب الاحکام، ج10 ص232 ح916-49 [↑](#footnote-ref-32)